

بررسی اخلاق زیست محیطی در فرهنگ ایرانی با تأکید بر شعر ناصر خسرو

دکتر بتول فخراسلام

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران.

چکیده

این پژوهش بر آن است که ضمن پرداخت مختصری به فرهنگ ایرانی و شعر فارسی از دریچه زیست مهربی یا اخلاق زیست محیطی، به بررسی مؤلفه‌های این موضوع با روش توصیفی - تحلیلی در شعر فرزانه خراسان، ناصر خسرو بپردازد.

به نظر می‌رسد خرد ورزی و دانش آگاهی شاعر، او را واداشته است که در جهان بینی ویژه‌اش، ضرورت نگرش عقلانی و اخلاقی به محیط زیست را به مخاطب شعر خود یادآور گردد تا از این راه، انسان به عبرت و آموختن از طبیعت، قدردانی و شکرگزاری و دریافت و ادراک جایگاه خود در هستی و زنجیره روابط انسانی و غیرانسانی دست یابد.

واژه‌های کلیدی:

اخلاق زیست محیطی، ادب تعلیمی، فرهنگ ایرانی - اسلامی، ناصر خسرو.

مقدمه

فرهنگ، تنظیم کننده روابط اجتماعی و تطبیق دهنده انسان با جایگاه زیست خود است. ادبیات به عنوان نماد فرهنگ، عناصر اجتماعی و فرهنگی را در خود می‌گنجاند و میزان ایستایی و پویایی و نیز سازگاری فرهنگ را با شرایط تازه مشخص می‌کند. علاوه بر آن، ادبیات می‌تواند معرف اقلیم و جغرافیایی باشد که الگوهای رفتاری را شکل می‌دهند و زبان هنرمند را مایه می‌بخشد. الگوهای ادبی در انتقال پیام‌های فرهنگی و اجتماعی در شعر فارسی سده‌های گوناگون کم و بیش یکسانند، برای نمونه، ادب فارسی «پند» و «رمز» را به عنوان سنت دیرینه ای در فرهنگ ایرانی می‌شناساند. هرگاه هنجارهای رفتار فردی و اجتماعی از درستی و راستی منحرف گردد، پند، زمینه‌ی ظهور می‌یابد. پند از سوی نارسایی رفتاری را نشانگر است و از سوی دیگر در صدد جلوگیری از روند نادرست رفتاری است. هم‌چنین گرایش هنرمندان ایرانی به رمز و استعاره و نماد، گویای نوع فرمانروایی و نظام سیاسی جامعه هم هست، افزون بر این که می‌تواند نمودار دگرذیسی‌کنش اجتماعی در ذهن شاعر هنرمند باشد که قابلیت اندیشه شدن را برای دست مایه قرار گرفتن، جهت تولد یک کنش شعری پدیدار می‌کند و رویکرد نمادپردازانه و رمزگرایانه‌ی او را روشن می‌سازد.

یکی از مؤلفه‌های همیشگی شعر فارسی - که کم‌تر به آن توجه گردیده است - چشم اندازه‌ی نگاهبانی و نگهداری طبیعت زیبا و «محیط زیست» است. ادب تعلیمی ما هرگز بی‌اعتنا به طبیعت پیرامون و هستی بی‌کرانه نبوده است. البته در این پنهان ماندن پیام‌ها و پندهای وابسته به اخلاق حفظ محیط زیست و احترام به طبیعت در گستره‌ی شعر فارسی، رمزپردازی‌ها و نگاه ایدئولوژیک و نوع جهان بینی شاعران را نمی‌توان بی‌تأثیر دانست. واقعیت این است که پدیده‌های طبیعی و جلوه‌های رنگارنگ طبیعت، در نگاه اخلاق‌گرای شاعر کهن ایرانی همه در یک رنگی «نیکوکاری» و فراخوانی به یک رفتار انسانی، رنگ می‌بازد و خواننده‌ای که با شتاب و یا یک سونگری تنها به بن‌مایه‌های کاربردی و اخلاقی شعر که مربوط به روابط میان انسان هاست اعتنا می‌کند، از اهمیت نوع روابط انسان با دیگر موجودات از قبیل گیاهان و جانوران غافل می‌ماند؛ چراکه در نگرش شاعر این محور موضوعی معمولاً در ژرف ساخت شعر و در زیربنای تفکرش قرار می‌گیرد. در این نوشتار سعی بر آن است که با نگاهی گذرا بر مقوله‌ی اخلاق مبتنی بر احترام

به هستی و طبیعت در شعر فارسی و فرهنگ ایرانی با تأکید بر شعر ناصرخسرو پرداخته شود. «اخلاق زیست محیطی» شاخه‌ای از اخلاق کاربردی است که به برخورد انسان‌ها با عالم غیرانسانی و عناصر غیرانسانی می‌پردازد و مهم‌ترین وظیفه‌ی آن، ایجاد اصولی است که بر روابط بین انسان و طبیعت حاکم باشد.

اخلاق زیستی چشم اندازی از مفاهیم اخلاقی، سیاسی و اجتماعی خاصی است که با دانش «زیست محیطی» پیوندی ژرف دارد. از سه حوزه‌ی اخلاق (توصیفی - هنجاری - تحلیلی یا فرا اخلاق)، اخلاق زیست محیطی زیرمجموعه‌ی اخلاق هنجاری قرار می‌گیرد که خود کوششی است برای بهینه سازی ارتباط انسان با طبیعت.

حوزه‌های اخلاقی را این‌گونه تعریف کرده‌اند:

- 1- اخلاق توصیفی: نوعی مطالعه‌ی اخلاق که هدفش کسب شناخت تجربی از اخلاق است.
- 2- اخلاق هنجاری: پرداختن به رویکردهای اخلاقی بالفعل و تلاش برای پی بردن به نظریه‌های پذیرفته شده و قابل دفاع از لحاظ عقلانی.
- 3- فرا اخلاقی: مطالعه‌ی فلسفه‌ی اخلاق است که شناخت مضاف «فلسفه‌ی اخلاق» را تشکیل می‌دهد.

(ر.ک. پورمحمدی، 1387، 50)

پیشینه‌ی پژوهش:

درباره‌ی موضوع مقاله، پژوهش مستقلی یافت نشد. لیک مقاله‌ی ارزنده‌ای با عنوان «تأثیرپذیری سهراب سپهری از عرفان شرق در حوزه‌ی اخلاق زیست محیطی» نوشته‌ی زهرا پارساپور و فرناز فتوحی در مجله‌ی «ادبیات پارسی معاصر» شماره 8، سال 1392 چاپ شده است که به دیدگاه‌های ارزشی سهراب درباره اخلاق زیست محیطی پرداخته شده است.

بیان مسأله:

در این مقاله، پرسش اصلی آن است که آیا در بینش ناصرخسرو به عنوان شاعری خردمند و دانا و ژرف اندیش، محیط زیست و طبیعت پیرامون انسان‌ها فاقد ارزش است؟ و آیا خرد انسانی در تعامل با

محیط زیست و رعایت اخلاق زیست محیطی چه نقش و جایگاهی می‌تواند داشته باشد؟

سرچشمه‌های احترام به طبیعت پیرامون:

الف) آیین و ادیان:

بی‌تردید باورهای آیینی و دینی، یکی از مهم‌ترین ارکان ایدئولوژی و جهان‌بینی شاعران یک سرزمین به شمار می‌آید. ناگفته پیداست که در آیین‌های شعر فارسی، جلوه‌های آیین مهر- میترائیسم، آیین زرتشت- مزدائیسم و دین اسلام هر یک به روشنی خود را بازتاب داده‌اند. بسیاری بر این باورند که نخستین دین که به «اکولوژی و محیط زیست» بها داده است، دین زرتشت است. ستودن طبیعت و پدیده‌های طبیعی در یشت‌های اوستا، تأکید فراوان بر پاک نگاه داشتن آب، خاک، باد و آتش، نکوهش بریدن درختان و آلودن آب‌ها، فلسفه «دخمه» و پرهیز از آلودگی زمین، از آگاهی‌های عمومی مردم درباره آیین زرتشت به شمار می‌رود. جالب این جاست که در نام‌های سی روز ماه در روزگاران کهن ایران زمین، نام‌های «زامیاد»¹ - زمین - «آبان»²، آب‌ها- «باد»³، و «گوش»⁴ - گاو- به چشم می‌خورد و این نام گذاری‌ها هزارها سال دیرینگی دارد و قابل تأمل است که در روز جهانی «زمین پاک» - 22 آوریل - کاشت نهال به طور نمادین یادآور رسم دیرینه‌ی نهال کاشتن در «زامیاد روز» است.

نگاهی به وظایف «امشاسپندان» - هفت ایزد مینوی در باورهای زرتشتی - خود گویای اهمیت محیط زیست و کوشش در پاک نگه داشتن آن است. «آناهیتا»، ایزدبانوی آب‌ها که نگاهبان سرچشمه‌ها و آب‌های جهان است، یکی از بنام‌ترین ایزدهای آیین مهر و مزداست و «ایزد مهر» که خورشیدست، هر روز جهان را می‌پاید که کسی به جهان زنده آسیبی نرساند.

در تقویم زرتشتیان، چهار روز از هر ماه، نام «نُبر» به خود گرفته است، بدین معنی که در این روزها،

¹ - روز 28 هر ماه، زامیاد نامیده می‌شد که به نوعی احترام به زمین (مادر) به شمار می‌آمد.

² - روز 10 هر ماه، آبان نام داشت که در آبان روز از آبان ماه، جشن آبانگان برگزار می‌شد.

³ - روز 22 هر ماه، باد نام داشت.

⁴ - روز 14 هر ماه، گنوش (گاو) نام گذاری شده و به گونه‌ای اهمیت به گاو و دام را در خود می‌نمایاند.

از شکار، کشتن و خوردن گوشت پرهیز می‌گردد و راهکاری زیبا برای نمایاندن اهمیت حیوانات و احترام گذاشتن به حقوق و وجود آنهاست.

در اندرز‌نامه‌های ایران پیش از اسلام، پنندهای بسیاری به یادگار مانده است که به نوعی فراخوان حفظ محیط زیست است. برای نمونه در بندهای 119 تا 225 اندرز «آذریاد مهرسپندان» آمده است: «سپندارمذ^۱ روز، ورز زمین کن / خرداد^۲ روز، جوی کن / امرداد^۳ روز دار و درخت نشان.»

در اندیشه‌های اسلامی نیز طبیعت و محیط زیست، اهمیت بسیاری دارد. در جهان‌شناسی قرآن مجید، محیط زیست و پدیده‌های طبیعی از مصداق‌های آیات الهی است و گاه به آنها قسم یاد می‌شود و گاه انسان به تأمل و تفکر در کوچک‌ترین مسائل جهان پیرامون خود - مانند زنبور عسل و ... - دعوت می‌گردد.

بازتاب این بخش از بینش‌های آیینی در شاهدهای مثالی که در ادامه‌ی مقاله آورده می‌شود، کاملاً گویای تأثیرگیری شاعران ایران از آیین‌ها و اندرزهای دینی است.

ابراهیم ازدمیر معتقد است که: «به سادگی می‌توان دریافت که قرآن کریم از طرفی به طبیعت برای اثبات حضور خداوند یکتا و جلال و شکوه او تأکید می‌ورزد و از طرف دیگر توصیه می‌کند که فهم و درک انسان از طبیعت در قالب معانی حقیقی آن صورت پذیرد... نکته مهم دیگر این که آیه شریفه شماره 44 از سوره مبارکه الاسرا نظر بسیاری از متفکران اسلام را در رابطه «طبیعت به عنوان یک موجود زنده» به خود معطوف داشته است. در این رابطه امام محمد غزالی در هنگام تفسیر این آیات آن را «زبان خلقت» می‌نامد.» (فولتزر و دیگران، 1393، 18 و 24)

در باورهای اسلامی انسان خلیفه الله است، ولی این بدان معنا نیست که او مالک و صاحب طبیعت و جهان هستی است و این اجازه را داشته باشد که بی‌هیچ تعهدی از آن بهره‌مند گردد.

ب) بیش عارفانه:

¹ - پنجم هر ماه، «سپندارمذ» یا اسفند نام دارد.

² - روز ششم هر ماه، «خرداد» نام گرفته است.

³ - امرداد، نام هفتمین روز از ماه است.

یکی از مهم‌ترین دیدگاه‌های عرفانی، دیدگاه عارفانه «ابن عربی» یا «وحدت وجود» است. بر پایه‌ی این تفکر، حقیقت هستی در ذات خود، یگانه است و همه جهان و آنچه در آن است، سرچشمه‌ای یکسان دارد. در نگاه بسیاری از عرفای اسلامی، آفرینش جهان بر اساس و انگیزه «عشق» آغاز شده است. این که خداوند، عشق به شناخته شدن داشت و جهان را آفرید تا شناخته شود، از مهم‌ترین مفاهیم عارفانه متون عرفانی فارسی است.

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد
(حافظ، ص 101)

آفرینش هر پدیده‌ای و هر آفریده‌ای، پشتوانه‌ای از حکمت الهی دارد که شناخت حکمت‌ها و نعمت‌ها موجب آگاهی و روا کردن حق هر نعمت می‌گردد. استفاده‌ی درست و بجا از نعمت‌های الهی، معنای اصلی «شکر» است. مولانا شکر را «انتباه» می‌داند که انسان را به حضرت حق نزدیک می‌سازد:

شکر، جان نعمت و نعمت، چو پوست ز آن که شکر آرد تو را تا کوی دوست
نعمت آرد غفلت و شکر، انتباه صید نعمت کن، به دام شکر شاه
(مثنوی/ دفتر سوم/ ص 455)

کسی که تمام هستی را جلوه گاه و محل تجلی اسما و صفات خدا بداند، هرگز آن را آلوده و ویران نمی‌سازد.

به جهان خرم از آنم که جهان، خرم ازوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
(کلیات سعدی/ غزلیات/ ص 291)

در نگاهی دیگر از چشم‌های «عرفان»، در این جهان همه چیز جان و روحی دارد و «دست بر هر چه زدیم، رشته‌ی جان بود این جا». جدا از نگرش وحدت وجودی که بازتاب گسترده‌ای در شعر عرفانی دارد و شاید به زیباترین گونه، مولوی بلخی آن را به تصویر می‌کشد:

مفترق شد آفتاب جان‌ها در درون روزن ابدان‌ها
چون نظر در قرص داری خود یکی است و آن که شد محبوب ابدان، در شکی ست
تفرقه در روح حیوانی بود نفس واحد، روح انسانی بود
(مثنوی/ دفتر دوم/ ص 189)

عرفا بر این باورند که حَتّی جمادات - کانی‌ها - هم جان دارند و تسبیح گوی خدای یگانه اند:

آدمی منکر ز تسبیح جماد وین جماد اندر عبادت اوستاد
(همان/ دفتر سوم/ ص 397)

مولانا در مبحث معجزات پیامبران، به روشنی دلیل غفلت انسان‌ها و عدم ادراک آنها را از این واقعیت که جمادها، جان و هوش دارند، بیان می‌فرماید:

چون عصای موسی این جا مار شد
پاره ی خاک تو را چون مرد ساخت
سنگ بر احمد سلامی می کند
ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم
چون شما سوی جمادی می روید
از جمادی، عالم جان‌ها روید
عقل را از «ساکنان»، اخبار شد
خاک‌ها را جملگی شاید شناخت...
کوه، یحیی را پیامی می کند
با شما نامحرمان ما خامشیم
محرم جان جمادان چون شوید؟
غُلغُلِ اجزای عالم بشنوید
(همان / ص 377)

و در یک سخن:

باد و خاک و آب و آتش بنده‌اند
با من و تو مرده، با حق زنده اند
(همان/ دفتر اول/ ص 47)

گویی نگرش عارفانه، گونه‌ای بازگشت به فطرت پاک انسانی است که با جهان پاک به اشتراک گذاشته می‌شود؛ تصور این مفهوم متعالی است که هر موجودیتی، جانی دارد که ارزش آفریده شدن از جانب خدا را داشته است، پس ارزندگی نگاه داشتن و «حفظ» از جانب بندگان او را نیز به طور حتم و یقین داراست. چنین است که در سمت و سوی دیگر از چشم انداز عرفانی، آفریده‌ها برای رفع نیازهای انسانی به جهان آمده اند:

هر چه روید از پی محتاج، رُست
حق تعالی گر سماوات آفرید
تا بیابد طالبی، چیزی که جُست
از برای دفع حاجات آفرید
هر کجا دردی، دوا آن جا رود
هر کجا فقری نوا آن جا بود

(همان/ دفتر سوم/ ص 469)

ال. کلارک می گوید:

«آنچه در سرتاسر کتاب مثنوی به چشم می خورد، خوش بینی و نیکاندیشی مولانا نسبت به طبیعت است ... در مثنوی معنوی از ما خواسته می شود که در درجه اول، ارتباط مستقیم خود که امرسون آن را ارتباط غریزی می خواند، با طبیعت حفظ کنیم. اگر در نظر بگیریم که همه چیز به طور مستقیم با روح ایزدی در ارتباط است، از این رو هر چیزی در طبیعت نیاز به توجهی در خور خواهد داشت.»

(فولتز و دیگران، 1393، 56 و 55)

نکته جالب توجه این است که در اخلاق محیط زیست، ارزش نهادن به جهان پیرامون و زیستگاه انسان از دو زاویه دید مطرح می گردد: یکی مفید بودن محیط طبیعی و دیگری ارزشمند بودن آن که فراتر از رفع نیازها و دست یابی به سودها و بهره های انسانی است. به نظر می رسد در فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی هر دو بُعد موضوع، مورد تأکید قرار می دهیم.

پ: شعر کهن فارسی

از منوچهری دامغانی که لقب «شاعر طبیعت» را به خود اختصاص داده است تا ملک الشعرای بهار که «گل همیشه بهار» ادب فارسی است، توصیف احترام و تأمل در پدیده های هستی و فراخوان به حفظ آن و زیست مهربی و پاسداشت اخلاق محیط زیستی همواره در ژرفای شعر فارسی می درخشیده است.

نظامی گنجوی صریحاً می گوید:

درخت افکن بُود کم زندگانی به درویشی کند نخچیر بانی...
 هوا مسموم شد با گرد می ساز دوا معدوم شد با درد می ساز
 (خمسه نظامی، خسرو و شیرین، 357 و 355)

در نگاه نظامی، نگرش عبرت بینی و ژرف نگری علمی برای انسان، بایسته است تا بتواند قدر و ارزش آن چه پیرامون و محیط زیست او را دربرمی گیرد، بیش از هر چیز بداند و درک کند:

سرای آفرینش سرسری نیست زمین و آسمان بی داوری نیست
 هر آن سنگی که دریایی و کانی است در او درّی و یاقوتی نهانی است

چو ما را چشم عبرت بین تباه است کجا دانیم کین گل یا گیاه است
 چو عیسی هر که دارد توتیایی ز هر بیخی کند دارو گیایی
 (همان، ص 358)

در شعر فارسی، سطح ادبی و محور جانشینی و نیز صور خیال همواره در پیوندی ژرف با پدیده‌های هستی بوده است، به گونه‌ای که حجم زیادی از استعاره‌ها، تشبیهات و کنایات مرتبط با طبیعت است و حتی گاه شاعر در انتقال پند و پیام‌ها به مخاطب برای درک و فهم بیشتر مطلب از دریچه اخلاق محیط زیست، لب به سخن می‌گشاید:

خلق همه یکسره نهال خدایند هیچ نه بر کن تو زین نهال و نه بشکن
 خون به ناحق، نهال کندن اویست دل ز نهال خدای کندن، برکن
 (ناصرخسرو، قصیده 78 و 170)

سعدی بزرگ نیز که همواره به مهرورزی و پای بندی به اصول اخلاقی تأکید می‌ورزد، در بعضی شعرها اشاره روشن به رعایت اخلاق و زیست مهری دارد:

درختی که بینخش بود برقرار پپرور که روزی دهد میوه بار
 مسوزان درخت گل اندر خریف که در نوبهارت نماید ظریف
 (بوستان، 1385، 428)

گاه در شعر کهن فارسی، انسان به یادگیری از معلم طبیعت فراخوانده می‌شود و نگرش تعلیمی به حافظه‌ی چشمان مخاطب سپرده می‌گردد. به عنوان نمونه حافظ در شعری می‌فرماید:

چو گل گر خرده ای داری خدا را صرف عشرت کن

که قارون را زیان‌ها داد سودای زر اندوزی

(حافظ، غزل 412، ص 502)

و گاه یک برگ درخت، «دفتری است معرفت کردگار».

پس از نگاهی گذرا به سرچشمه‌های احترام به طبیعت پیرامون، به بررسی اخلاق محیط زیستی در شعر و دیدگاه ناصر خسرو پرداخته می‌شود.

متن اصلی:

شاید هیچ شاعری در تاریخ ادب فارسی به اندازه‌ی ناصر خسرو در نکوهش جهان و دنیا ستیزی شعر نسوده باشد، لیک آن چه بسیار چشمگیر است، در این واقعیت نهفته شده که سرزنش‌های شاعر فرزانه بیش از آن که به نفس دنیا دوستی باشد، به افراط انسان‌ها در رویکرد ابزاری شان به دنیا است، تا حدی که گاه خشم فرزانه‌ی یمگان را برمی‌انگیزد و انسان‌ها را به رعایت اصول اخلاقی و پای بندی به مولفه‌های فرهنگ انسانی همراه با به کارگیری خرد فرا می‌خواند و پافشاری می‌کند که پا از حریم انسانی خویش فراتر نگذارند و مرز میان انسان و جانوران را محترم بشمارند.

نکته‌ی قابل توجه در شعر ناصر خسرو و دیدگاه او نسبت به رابطه انسان با جهان پیرامون، بیش از هر چیز به چگونگی نگاه انسان به طبیعت بازبسته است. ناصر خسرو بارها در دیوان خود انسان‌ها را به رعایت اعتدال در بهره‌گیری از محیط طبیعی فرامی‌خواند و به نظر می‌رسد آن همه دشنام‌های حیوانی که به مخاطب مسرف او داده می‌شود، برگرفته از همین زیاده‌روی در به کارگیری و بهره‌وری از نعمت‌های دنیوی است.

از ره چشم ستوری منگر اندر بوستان ای برادر تا بدانی زرد خار از شنبلید

(دیوان، 53)

پنداشتم که دهر چراگاه من شده ست تا خود ستوروار مر او را چرا شدم

(دیوان، 138)

در مقابل به انسان پیشنهاد می‌دهد که با چشم «اعتبار»، «تأمل» و ژرف نگری به محیط زیست اطراف

خویش بنگرد، نگرشی که شکرگزاری و قدرشناسی را در پی خود می‌آورد:

شگفتی نگه کن به کار جهان و زو گیر بر کار خویش اعتبار
که تا شادمانه نگردد زمین نپوشد هوا جامه‌ی سوکوار...

(دیوان، 354)

بنگر که صدف ز قطره‌ی باران در بحر چگونه می‌کند لؤلؤ

(دیوان، 163)

کسی کاین پرعجایب صنع و قدرت را نمی‌بیند سزد گر مرد بینا جز که نابیناش شمارد
چو در هر دانه ای دانا یکی صانع همی بیند خدای خویش این‌ها را نه پندارد نه انگارد
کسی شکر خداوندی که او را بنده ای بخشد که او از خاک خرما کرد داند، خود به چه گزارد؟
کسی کز کردگار خویش ازین سان قیمتی یابد سزد گر در دو دیده‌ی خویش تخم شکر او کارد

(دیوان، 203)

فرزانه‌ی یمگان بیش از آن که «زیست مهری» داشته باشد، «زیست فکری» دارد و به ژرف نگری در

طبیعت و پدیده‌های هستی می‌اندیشد و سپس به این نتیجه دست می‌یابد که تمامی هستی در حال «طاعت

یزدان» هستند، چگونه است که آدمی با آن همه عنایت یزدانی در طاعت پروردگار کوتاهی می‌ورزد؟ انسانی

که برتری به همه موجودات دارد:

چرخ را انجم بسان دست‌های چابکند کز لطافت خاک بی جان را همی باجان کنند
چشم‌های عالمند این‌ها که چون خاک خشک بنگرند او را همی پر دُرّ و پر مرجان کنند
پادشاهی یافته‌ستی بر نبات و بر ستور هرچه گویی «آن کنید» آن از بن دندان کنند
بنگر آن را در رکوع و بنگر این را در سجود پس همین کو تو ز طاعت‌ها که می‌ایشان کنند
این اشارت‌های خلقی را تأمل کن به حق این اشارت‌ها همی زی طاعت یزدان کنند

(دیوان، 150 و 149)

نکته‌ی جالب توجه دیگر این است که ناصرخسرو طبیعت را معلم انسان می‌خواند و به او تأکید می‌کند که با چشم آموختن به دفتر هستی بنگرد. دانای خراسان بر آن است که اگر ژرف نگری جایگاه زیاده‌روی در مصرف در کارکردهای فکری و رفتاری انسان را به خود اختصاص دهد، هر بخشی از محیط پیرامون می‌تواند آموزنده و «درس» باشد و این‌گونه است که طبیعت، خود، «ادبیات تعلیمی» می‌گردد و درس اخلاق را در چشم و گوش جان زمزمه می‌کند:

گندمت باید شدن تا در خور مردم شوی کی خورد جز خر تو را تا تو به سردی چون جوی؟
 طبع خرما گیر تا مردم به تو رغبت کند کی خورد مردم تو را تا بی مزه چون مازوی؟
 (دیوان، 346)

یاسمین را خوش ببوید هر کسی گرچه از سرگین براید یاسمین
 (دیوان، 120)

به راستی چه زیبا اشاره می‌کند که در جهان پر آرایش اگر عطر نیکوکرداری را بر گلبرگ‌های روح خویش بنشانیم، همانند یاسمینی جهان پیرامون خویش را می‌توانیم عطرآگین گردانیم.
 در جهان بینی ناصرخسرو «آگاهی» و «دانش» جایگاهی والا دارد. خردمند خراسان بر این باور است که طبیعت چشم بصیرت دارد و نیروی دریافت رازهای پر رمزی که پروردگار در آفرینش نهفته است و افسوس می‌خورد که چرا آدمی در خواب و بی‌خبری، روزگار سپری می‌کند:

حکیمان را چه می‌گویند چرخ پیرو دوران‌ها به سیر اندر ز حکمت بر زبان مهر و آبان‌ها...
 درختان را بهاران کار بندانند و تابستان ولیکن شان نفرماید جز آسایش زمستان‌ها...
 که گوید گور و آهو را که جفت آن گاه بایدتان همی جستن که زادن‌تان نباشد جز به نیشان‌ها؟
 درآویزد همی هر یک بدین گفتارها زین‌ها صلاح خویش را گویی به چنگ خویش و دندان‌ها
 چرا واقف شدند این‌ها بر این اسرار وای غافل نگشته‌ستی تو واقف بر چنین پوشیده فرمان‌ها؟
 (دیوان، 442)

ناصرخسرو هم بر باور فلسفی دیرین پافشاری دارد که موالید ثلاثه برخاسته از پیوند آباء علوی و امهات سفلی است و معتقد است که انسان بر همه جانوران و موالید برتری دارد ولی وقتی می‌بیند که در رفتار و منش، آدمی از حیوان و گیاه فرومایه‌تر است، به حیرت و پرسشگری گرفتار می‌گردد:

مادر تو خاک و آسمان پدر توست در تن خاکی نهفته جان سمایی
(دیوان، 91)

بر طبع و نبات و جانور پاک ای پیر تو را که کرد مهتر؟
زین پیش چه نیکی آمد از تو؟ وز گاو گنه چه بود و از خر؟
تو بی هنری چرا عزیزی؟ او بی‌گنهی چراست مضطر؟
(دیوان، 92 و 93)

بر جانور و نبات و ارکان سالار که کردت ای سخن دان؟
(دیوان، 384)

با این حال هوشمندانه روشنگری می‌کند که با وجود برتری انسان، این اوست که نیازمند نبات و جانور و دیگر پدیده‌های طبیعی است و طبیعت بی‌نیاز از انسان است و حتی بیمناک و گریزان از او. انسان بر سفره‌ی پربرکت «خاک» نشسته و پرخوری می‌کند. بیهوده نیست که ناصر خسرو بانگ برمی‌دارد و هشدار می‌دهد:

تا به عصیر و به سبزه شاد نباشی خوردن و رفتن به سبزه کار حمارست
(دیوان، 48)

دایم به شکار درهمی تازی و آگاه نه ای که مانده در دامی
(دیوان، 37)

خری آموخت آن کس که بفرمودت که «همیشه شکم و معده همی آگن»
(دیوان، 36)

ناصر خسرو خاک را «خوان» برمی‌شمارد:

خوانیست زمین پر ز نعمت تو خاک مخوانش نیز خوان خوان
(دیوان، 384)

هم چنین در ادامه همین قصیده - قصیده 183 - کار بندی همه جانوران و گیاهان را احتیاج و نیاز انسان به آنها می‌داند:

ایشان ز تو جمله بی نیازند وز بیم تو مانده در بیابان

تو مهتری و نیازمندی نشنود کسی مہی بر این سان!...
 نیکو بنگر که کیستی خود وز بهر چه ای رئیس حیوان؟
 وین کار که کرد و خود چرا کرد آن کس که بکرد با تو احسان
 از جانوران به جملگی نیست جز جان تو را خرد نگهبان...
 (دیوان، 384)

در نهایت، ناصر خسرو انسان را در تعامل با خویش و جهان هستی به خردمندی و به کارگیری فکر فرا می خواند و نگاه عقلانی انسان‌ها را از دریچه‌ی اخلاق به گستره طبیعت و محیط زیست‌شان ارج می‌نهد.

نتیجه

به نظر می‌رسد که در نگاه ناصر خسرو طبیعت، معلّم بشریت است و محیط زیست انسان، می‌تواند قلمرو آموزش، پندگیری، تأمل و تفکر، دروازه‌ای به سوی شکرگزاری و آگاهی قرار گیرد. در دیدگاه فرزانه‌ی ادب، بهره‌وری بیش از حد از طبیعت پیرامون خویش، ستوری و نادانی است و گرچه انسان بر دیگر پدیده‌های هستی برتری دارد، ولی اوست که نیازمند به آن‌هاست. همچنین در بعضی موارد کنش‌های مظاهر طبیعی را بر کارکردهای انسانی برتری می‌بخشد.

کتابنامه

1. پارساپور، زهرا (1392)، **دربار نقد بوم گرا**، مترجمان عبدالله نوروزی و حسین فتح علی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران، چاپ اول.
2. پورمحمدی، علی (1387)، **مبانی فلسفه اخلاق زیستی**، تهران، مرکز تحقیقات اخلاق و حقوق پزشکی دانشگاه علوم شهید بهشتی.
3. حافظ شیرازی شمس الدین محمد (1383)، **دیوان**، تصحیحی علامه قزوینی و قاسم غنی.
4. دباغ، سروش (1388)، **عام و خاص در اخلاق**، انتشارات هرمس، تهران، چاپ اول.
5. دوست خواه، جلیل (1389)، **اوستا کهن ترین سرودهای ایرانیان**، گزارش و پژوهش، چاپ یازدهم، انتشارات مروارید، تهران.
6. سعدی شیرازی، مصلح الدین مشرف الدین (1373)، **کلیات**، تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات نگاه.
7. فولتزر، ریچارد و دیگران (1393)، **اسلام و محیط زیست**، ترجمه ی دکتر محمد خواجه حسینی و سید شهاب الدین معین الدینی، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، چاپ اول.
8. قبادیانی بلخی، ناصر خسرو (1388)، **دیوان اشعار**، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ هشتم.
9. مزدپور، کتایون (1386)، **اندرزنامه های ایرانی**، دفتر پژوهش های فرهنگی، آستان قدس.
10. مولانا، جلال الدین، محمد (1379)، **مثنوی معنوی**، تصحیح رینولد الن نیکلسن، انتشارات نگاه.
11. مهرین، مهرداد (1361)، **سیری در آیین مزد یسنا**، انتشارات فروهر، تهران.